

فضائل و کرامات امام حسین علیه السلام

<"xml encoding="UTF-8?">

در بیان فضائل و مناقب و مکارم اخلاق آن حضرت

حسن و حسین پسران پیغمبرند

شفاعت مردی گناهکار

سبب هفت تکبیر در افتتاح نماز

بوی سیب از مرقد مطهر امام حسین(علیه السلام)

جامه های حسنین(علیه السلام) از طرف خازن جنت

سقاوت امام حسین(علیه السلام)

ناسزاگوئی عصام و روش نیکو و اخلاق برجسته امام حسین(علیه السلام)

باب موهبت به اندازه معرفت به مردم گشاده می شود

پینه هایی بر پشت مبارک امام حسین(علیه السلام)

از اربعین مؤذن و تاریخ خطیب و غیره نقل شده که جابر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
خدای تبارک و تعالی فرزندان هر پیغمبری را از صلب او آورد و فرزندان مرا از صلب من و از صلب علی بن ابیطالب
(علیه السلام) آفرید، به درستی که فرزندان هر مادری نسبت به سویی پدر دهنده مگر اولاد فاطمه که من پدر
ایشانم.

مؤلف گوید: از این قبیل احادیث بسیار است که دلالت دارد بر آنکه حسنین علیهما السلام دو فرزند پیغمبر (ص)
می باشند و امیرالمؤمنین سلام الله علیه در جنگ صفین هنگامی که حضرت حسین علیه السلام سرعت کرد از
برای جنگ با معاویه فرمود باز دارید حسن را و مگذارید که به سویی جنگ رود چه من دریغ دارم و بیمناکم که
حسن و حسین کشته شوند و نسل رسول خدا منقطع گردد.

ابن ابی الحدید گفته: اگر گویند حسن و حسین پسران پیغمبرند، گویم هستند چه خداوند که در آیه مباحله
فرماید: أَبْنَاءُ نَاجِزٍ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ رَا نَحْوَا سْتَه، و خداوند عیسی را از ذریت ابراهیم شمرده و اهل لغت خلافي
ندارند که فرزندان دختر از نسل پدر دخترند، و اگر کسی گوید که خداوند فرموده است:
مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ رِجَالِكُمْ. یعنی نیست محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچیک از مردان شما در جواب گوئیم
که محمد را پدر ابراهیم ابن ماریه دانی یا ندانی بهر چه جواب دهد جواب من در حق حسن و حسین همان
است.

همانا این آیه مبارکه در حق زید بن حارثه وارد شده چه او را به سَنَتِ جاهلیت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و
آله می شمردند و خداوند در بطلان عقیدت ایشان این آیه فرستاد که محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچیک از
مردان شما نیست لکن نه آنست که پدر فرزندان خود حسنین و ابراهیم نباشد.
در جمله ای از کتب عامه روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست حسنین را گرفت و فرمود در
حالی که اصحابش جمع بودند:

ای قوم آنکس که مرا دوست دارد و ایشان را و پدر و مادر ایشان را دوست دارد در قیامت با من در بهشت خواهد

بود. و بعضی این حدیث را نظم کرده‌اند:

أَخَذَ النَّبِيُّ يَدَ الْحُسَيْنِ وَ صَنُوهُ يَوْمًا وَقَالَ وَ صَحْبَتُهُ فِي مَجْمَعٍ
مَنْ وَدَّني يَا قَوْمِ أَوْهَذِينَ أَوْ أَبَوَيْهِمَا فَالْخُلْدُ مَسْكَنُهُ مَعِي

و روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله حسنین را بر پشت مبارک سوار کرد حسن را بر اضلاع راست و حسین را بر اضلاع چپ و لختی برفت و فرمود بهترین شترها شتر شما است و بهترین سوارها شماست و پدر شما فاضلتر از شما است.

این شهر آشوب روایت کرده که مردی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله گناهی کرد و از بیم پنهان شد تا گاهی که حسنین را یافت تنها، پس ایشان را برگرفت و بر دوش خود سوار کرد و به حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورد و عرض کرد یا رسول الله إِنِّي مُسْتَجِيرٌ بِاللَّهِ وَ بِهِمَا يَعْنِي پناه آورده‌ام به خدا و این دو فرزندان تو از آن گناه که کرده‌ام، رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بخندید که دست به دهان مبارک گذاشت و فرمود بر او که آزادی و حسنین را فرمود که شفاعت شما را قبول کردم در حق او پس این آیه نازل شد وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمُ الْآيَةَ.

و نیز ابن شهر آشوب از سلمان فارسی روایت کرده که حضرت حسین علیه السلام بر ران رسول خدای صلی الله علیه و آله جای داشت پیغمبر او را می‌بوسید و می‌فرمود تو سید پسر سید و پدر ساداتی و امام پسر امام و پدر امامانی و حجت پسر حجت و پدر حجت‌های خدائی از صلب تو نه امام پدید آیند و نهم ایشان قائم آل محمد علیهم السلام است. و شیخ طوسی به سند صحیح روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام دیر به سخن آمد روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن حضرت را به مسجد برد و در پهلوی خویش بازداشت و تکبیر نماز گفت امام حسین علیه السلام خواست موافقت نماید درست نگفت حضرت از برای او بار دیگر تکبیر گفت و او نتوانست باز حضرت مکرر کرد تا آنکه در مرتبه هفتم درست گفت به این سبب هفت تکبیر در افتتاح نماز سنت شد.

و ابن شهر آشوب روایت کرده است که روزی جبرئیل به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد به صورت دحیه کلبی و نزد آن حضرت نشسه بود که ناگاه حسنین علیهما السلام داخل شدند و چون جبرئیل را گمان دحیه می‌کردند به نزدیک او آمدند و از او هدیه می‌طلبیدند، جبرئیل دستی به سوی آسمان بلند کرد سیبی و بهی و اناری برای ایشان فرود آورد و به ایشان داد. چون آن میوه‌ها را دیدند شاد گردیدند و نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله بردند حضرت از ایشان گرفت و بوئید و به ایشان رد کرد. و فرمود که به نزد پدر و مادر خویش ببرید و اگر اول به نزد پدر خود ببردی بهتر است. پس آنچه آن حضرت فرموده بود به عمل آوردند و به نزد پدر و مادر خویش ماندند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ایشان رفت و همگی از آن میوه‌ها تناول کردند و هرچه می‌خوردند به حال اول برمی‌گشت و چیزی از آن کم نمی‌شد و آن میوه‌ها به حال خود بود تا گاهی که حضرت رسول «ص» از دنیا رفت و باز آنها نزد اهل بیت بود و تغییری در آنها بهم نرسید تا آنکه حضرت فاطمه علیها السلام رحلت فرمود پس انار برطرف شد و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد به برطرف شد و سیب ماند آن سیب را حضرت امام حسن علیه السلام داشت تا آنکه به زهر شهید شد و آسیبی به آن سیب نرسید، بعد از آن نزد امام حسین علیه السلام بود.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود وقتی که پدرم در صحرائی کربلا محصور اهل جور و جفا بود آن سیب را در دست داشت و هرگاه که تشنگی بر او غالب می‌شد آنرا می‌بوئید تا تشنگی آن حضرت تخفیف می‌یافت

چون تشنگي بسيار بر آن حضرت غالب شد و دست از حيوة خود برداشت دندان بر آن سيب فرو برد چون شهيد شد هر چند آن سيب را طلب كردند نيافتند، پس آن حضرت فرمود كه من بوي آن سيب را از مرقد مطهر پدرم مي‌شنوم گاهي كه به زيارت او مي‌روم و هر كه شيعيان مخلص ما در وقت سحر به زيارت آن مرقد معطر بروند بوي سيب را از آن ضريح منور مي‌شنود.

و از امالي مفيد نيشابوري مرويست كه حضرت امام رضا عليه السلام فرمود: برهنه مانده بود حضرت امام حسن و امام حسين عليه‌السلام و نزديك عيد بود پس حسنين عليه‌السلام به مادر خويش فاطمه عليه‌السلام گفتند اي مادر كودكان مدينه به جهت عيد خود را آرايش و زينت كرده‌اند پس چرا تو ما را به لباس آرايش نمي‌كني و حال آنكه ما برهنه‌ايم چنانكه مي‌بينی حضرت فاطمه عليه‌السلام فرمود اي نورديدگان من همانا جامه‌هاي شما نزد خياط است هرگاه دوخت و آورد، آرايش مي‌كنم شما را به آن روز عيد و مي‌خواست به اين سخن خوشدل كند ايشان را، پس شب عيد شد ديگر باره اعاده كردند كلام پيش را، گفتند امشب شب عيد است پس چه شد جامه‌هاي ما؟ حضرت فاطمه گريست از حال ترخم بر حال كودكان و فرمود اي نورديدگان خوشدل باشيد هرگاه خياط آورد جامه‌ها را زينت مي‌كنم شما را به آن انشاءالله، پس چون پاسي از شب گذشت ناگاه كوبيد در خانه را كوبيده‌اي فاطمه عليه‌السلام فرمود كيست؟ صدائي بلند شد كه، اي دختر پيغمبر خدا بگشا در را كه من خياط مي‌باشم جامه‌هاي حسنين (عليه السلام) را آورده‌ام، حضرت فاطمه عليه‌السلام فرمود چون در را گشودم مردی ديدم با هيبت تمام و بوي خوش پس دستار بسته‌اي به من داد و برفت. پس فاطمه عليه‌السلام به خانه آمد گشود آن دستار را ديد در وي بود دو پيراهن و دو ذراعه و دو زير جامه و دو رداء و دو عامه و دو كفش، حضرت فاطمه عليه‌السلام بسي شاد و مسرور شد، پس حسنين عليه‌السلام را بيدار كرد و جامه‌ها را به ايشان پوشانيد پس چون روز عيد شد پيغمبر صلي الله عليه و آله بر ايشان وارد شد و حسنين را برداشت و به سوي مادرشان برد، فرمود اي فاطمه آن خياطي كه جامه‌ها را آورد شناختي؟ عرضه داشت نه به خدا سوگند شناختم او را و نمي‌دانستم كه من جامه نزد خياط داشته باشم خدا و رسول داناترند به اين مطلب فرمود اي فاطمه آن خياط نبود بلكه او رضوان خازن جنت بوده و جامه‌ها از حل بهشت بوده، خبر داد مرا جبرئيل از نزد پروردگار جهانيان. و قريب به اين حديث است خبري كه در منتخب روايت شده كه روز عيد حسنين عليه‌السلام به حضور مبارك رسول خدا صلي الله عليه و آله آمدند و لباس نو خواستند جبرئيل جامه‌هاي دوخته سفيد براي ايشان آورد و حسنين (عليه السلام) خواهش لباس رنگين نمودند. رسول خدا صلي الله عليه و آله طشت آورد و حضرت جبرئيل آب ريخت حضرت مجتبي عليه السلام خواهش رنگ سبز نمود و حضرت سيدالشهداء عليه السلام خواهش رنگ سرخ نمود و جبرئيل گريه كرد و اخبار داد رسول خدا صلي الله عليه و آله را به شهادت آن دو سبط و اينكه حسن (عليه السلام) به زهر شهيد مي‌شود و بدن مباركش سبز شود و حضرت امام حسين (عليه السلام) آغشته به خون شهيد بود.

عياشي و غير او روايت كرده‌اند كه روزي امام حسن عليه السلام به جمعي از مساكين گذشت كه عباهاي خود را افكنده بودند و نان خشكي در پيش داشتند و مي‌خوردند چون حضرت راديدند او را دعوت كردند حضرت از اسب خويش فرود آمد و فرمود: خداوند متكبران را دوست نمي‌دارد و نزد ايشان نشست و با ايشان تناول فرمود، پس به ايشان فرمود كه من چون دعوت شما را اجابت كردم شما نيز اجابت من كنيد و ايشان را به خانه برد و به جاريه خويش فرمود كه هر چه براي مهمانان عزيز ذخيره كرده‌اي حاضر ساز و ايشان را ضيافت كرد و انعامات و نوازش كرده و روانه فرمود.

و از وجود و سخاي آن حضرت روايت شده که مرد عربي به مدینه آمد و پرسید که کریمترین مردم کیست؟ گفتند حسین بن علي عليه السلام، پس به جستجوي آن حضرت شد تا داخل مسجد شد دید که آن حضرت در نماز ایستاده پس شعري چند در مدح و سخاوت آن حضرت خواند. چون حضرت از نماز فارغ شد فرمود که اي قنبر آیا از مال حجاز چیزی به جاي مانده است؟ عرض کرد بلي چهار هزار دینار فرمود حاضر کن که مردی که احق است از ما به تصرف در آن حاضر گشته، پس به خانه رفت و ردای خود را که از برد بود از تن بیرون کرد و آن زرهارا به اعرابي پیچید و پشت در ایستاد و از شرم روي اعرابي از قلت زر از شکاف در دست خود را بیرون کرد و آن زرهارا به اعرابي عطا فرمود و شعري چند در عذرخواهي از اعرابي خواند اعرابي آن زرهارا برگرفت و سخت بگریست، حضرت فرمود اي اعرابي گویا کم شمردی عطا می‌گرمی، عرض کرد بر این می‌گیریم که دست با این وجود و سخا چگونه در میان خاک خواهد شد. و مثل این حکایت را از حضرت اما حسین عليه السلام نیز روايت کرده‌اند.

مؤلف گوید که: بسیاری از فضائل است که گاهی از امام حسن عليه السلام روايت می‌شود و گاهی از امام حسین عليه السلام و این ناشی از شباهت آن دو بزرگوار است در نام که اگر ضبط نشود تصحیف و اشتباه می‌شود.

و در بعضي از کتب منقولست از عصام بن المصطلق شامي که گفت داخل شدم در مدینه معظمه پس چون دیدم حسین بن علي عليه السلام را پس تعجب آورد مرا، روش نیکو و منظر پاکیزه او، پس حسد مرا واداشت که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی را که در سینه داشتم از پدر او، پس نزدیک او شدم و گفتم توئی پسر ابوتراب؟ (مؤلف گوید که اهل شام از امیرالمؤمنین عليه السلام به ابوتراب تعبیر می‌کردند و گمان می‌کردند که تنقیص آن جناب می‌کنند باین لفظ و حال آنکه هر وقت ابوتراب می‌گفتند گویا حلی و حلل به آن حضرت می‌پوشانیدند).

بالجمله عصام گفت: گفتم به امام حسین (عليه السلام) توئی پسر ابوتراب؟ فرمود بلي. قال فَبَالَعْتُ فِي شَتْمِهِ وَ شَتْمِ آبِيهِ

يعني هر چه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت گفتم.

فَنَظَرَ إِلَيَّ نَظْرَةً عَاطِفٍ رَّؤُوفٍ

پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود:

اعوذ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِيَّاتِ الْآيَاتِ الی قوله ثُمَّ لَا يَقْصُرُونَ.

و این آیات اشارتست مکارم اخلاق که حق تعالی پیغمبرش را به آن تأدیب فرمود از جمله آنکه از خلاق مردم اکتفا کند و متوقع زیادترباشد و بد را به بدی مکافات ندهد و از نادانان رو بگرداند و در مقام وسوسه شیطان پناه به خدا گیرد.

ثُمَّ قَالَ: حَقَّقْ عَلَيْكَ اسْتِغْفَرَ اللَّهُ لِي وَلَكَ.

پس فرمود به من آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود، طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خودت، همانا اگر طلب یاری کنی از ما تو را یاری کنم و اگر عطا طلب کنی ترا عطا کنم و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنم. عصام گفت: من از گفته و تقصیر خود پشیمان شدم و آن حضرت به فراست یافت پشیمانی مرا فرمود:

لَا تُثْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

و این آیه شریفه از زبان حضرت یوسف پیغمبر است به برادران خود که در مقام عفو از آنها فرمود که عتاب و ملامتی نیست بر شما، بیامرز خداوند شماها را و اوست ارحم الراحمین. پس آن جناب فرمود به من که اهل

شامي تو؟ گفتم بلي فرمود شَنْشَنَه اعرفا مِنْ اخزم و اين مثلي است که حضرت به آن تمثيل جست حاصل اينکه اين دشنام و ناسزا گفتن به ما، عادت و خوئيست در اهل شام که معاويه در ميان آنها سنت کرده پس فرمود: حَيَّانا الله وَ اَيَّاكَ هر حاجتي که داري به نحو انبساط و گشاده روئي حاجت خود را از ما بخواه که مي يابي مرا در نزد افضل ظن خود به من انشاء الله تعالي.

عصام گفت از اين اخلاق شريفة آن حضرت در مقابل آن جسارتها و دشنامها که از من سر زد چنان زمين بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمين فرو بروم، لاجرم از نزد آن حضرت آهسته بيرون شدم در حالي که پناه به مردم مي بردم به نحوي که آن جناب ملتفت من نشود لکن بعد از آن مجلس نبود نزد من شخصي دوست تر از آن حضرت و از پدرش.

از مقتل خوارزمي و جامع الاخبار روايت شده است که مردی اعرابي به خدمت امام حسين عليه السلام آمد و گفت يابن رسول الله ضامن شده ام اداي ديت کامله را و اداي آن را قادر نيستم لاجرم با خود گفتم که بايد سوال کرد از کریم ترين مرد و کسی کریم تر از اهل بيت رسالت صلوات الله عليهم اجمعين گمان ندارم. حضرت فرمود: يا اخا العرب من سه مسئله از تو مي پرسم اگر يکي را جواب گفتي ثلث آن مال را به تو عطا مي کنم و اگر دو سوال را جواب دادی دو ثلث مال خواهی گرفت و اگر هر سه را جواب گفتي تمام آن مال را عطا خواهم کرد، اعرابي گفت يابن رسول الله چگونه روا باشد که مثل تو کسی که از اهل علم و شرفي از اين فدوي که يك عرب بدوي بيش نيستم سوال کند؟ حضرت فرمود که از جدم رسول خدا صلي الله عليه و آله شنيدم که فرمود:

الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ باب معروف و موهبت به اندازه معرفت بروي مردم گشاده بايد داشت، اعرابي عرض کرد هر چه خواهی سوال کن اگر دانم جواب مي گويم و اگر نه از حضرت شما فرا مي گيرم ولا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ . حضرت فرمود که افضل اعمال چيست؟ گفت: ايمان به خداوند تعالي. فرمود چه چيز مردم را از مهالك نجات مي دهد؟ عرض کرد توکل و اعتماد بر حق تعالي. فرمود زينت آدمي در چه چيز است؟ اعرابي گفت: علمي که به آن عمل باشد. فرمود که اگر بدین شرف دست نيابد؟ عرض کرد مالي که با مروت و جوانمردي باشد. فرمود که اگر اين را نداشته باشد؟ گفت فقر و پریشاني که با آن صبر و شکیبائي باشد. فرمود اگر اينرا نیز نداشته باشد؟ اعرابي گفت که صاعقه اي از آسمان فرود بيايد و او را بسوزاند که او اهليت غير اين ندارد. پس حضرت خندید و کیسه اي که هزار دينار زر سرخ داشت نزد او افکند و انگشتری عطا کرد او را که نگین آن دويست درهم قيمت داشت و فرمود که به اين زرها ذمه خود را بري کن و اين خاتم را در نفقه خود صرف کن. اعرابي آن زرها را برداشت و اين آيه مبارکه را تلاوت کرد:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.

و ابن شهر آشوب روايت کرده که چون امام حسين عليه السلام شهيد شد بر پشت مبارك آن حضرت پينه ها دیدند از حضرت امام زين العابدين عليه السلام پرسیدند که اين چه اثر است؟ فرمود از بس که انبانهاي طعام و ديگر اشياء چندان بر پشت مبارك کشيد و به خانه زنهاي بيوه و کودکان يتيم و فقراء و مساکين رسانيد اين پينه ها پديد گشت. و از زهد و عبادت آن حضرت روايت شده است که بيست و پنج حج پياده به جاي آورد و شتران و محملها از عقب او مي کشيدند و روزي به آن حضرت گفتند که چه بسيار از پروردگار خود ترساني؟ فرمود که از عذاب قيامت ايمن نيست مگر آنکه در دنيا از خدا بترسد.

و سيد شريف زاهد ابو عبد الله محمد بن علي بن الحسن ابن عبد الرحمن علوي حسيني در کتاب تغايزي روايت کرده از ابو حازم اعرج که گفت حضرت امام حسين عليه السلام تعظيم مي کرد امام حسين عليه السلام را چنانکه گويا

آن حضرت بزرگتر است از امام حسن علیه السلام. و از ابن عباس روایت کرده که گفت سبب آنرا می‌پرسیدم از امام حسن علیه السلام؟ فرمود که از امام حسین علیه السلام هیبت می‌برم مانند هیبت امیرالمؤمنین علیه السلام، و ابن عباس گفته که امام حسن علیه السلام با ما در مجلس نشسته بود هرگاه که امام حسین علیه السلام می‌آمد در آن مجلس حالش را تغییر می‌داد به جهت احترام امام حسین علیه السلام.

و به تحقیق بود حسین بن علی علیه السلام زاهد در دنیا در زمان کودکی و صغر سن و ابتداء امرش و استقبال جوانیش، می‌خورد با امیرالمؤمنین علیه السلام از قوت مخصوص او، و شرکت و همراهی می‌کرد با آن حضرت در ضیق و تنگی و صبر آن حضرت و نمازش نزدیک به نماز آن حضرت بود و خداوند قرار داده بود امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را قدوه و مقتدای امت، لکن فرق گذاشته بود مابین اراده آنها تا اقتدا کنند مردم به آن دو بزرگوار پس اگر هر دو به یک نحو و یک روش بودند مردم در ضیق واقع می‌شدند. روایت شده از مسروق که گفت: وارد شدم روز عرفة بر حسین بن علی علیه السلام و قدح‌های سوپق مقابل آن حضرت و اصحابش گذاشته شده بود و قرآن‌ها در کنار ایشان بود یعنی روزه بودند و مشغول خواندن قرآن بودند، و منتظر افطار بودند که به آن سوپق افطار نمایند پس مسئله‌ای چند از آن حضرت پرسیدم جواب فرمود آنگاه از خدمتش بیرون شدم پس از آن حضرت امام حسن علیه السلام رفتم دیدم مردم خدمت آن جناب می‌رسند و خوانهای طعام موجود و بر آنها طعام مهیا است و مردم از آنها می‌خورند و با خود می‌برند، من چون چنین دیدم متغیر شدم حضرت مرا دید که حالم تغییر کرده پرسید ای مسروق چرا طعام نمی‌خوری؟ گفتم ای آقا من روزه دارم و چیزی را متذکر شدم فرمود بگو آنچه در نظرت آمده، گفتم پناه می‌برم به خدا از آنکه شما یعنی تو و برادرت اختلاف پیدا کنید، داخل شدم بر حسین علیه السلام دیدم روزه است و منتظر افطار است و خدمت شما رسیدم شما را به این حال می‌بینم! حضرت چون این را شنید مرا به سینه چسبانید فرمود

یا بنی الاشرس ندانستی که خداوند تعالی ما را دو مقتدای امت قرار داد، مرا قرار داد مقتدای افطار کنندگان از شما، و برادرم را مقتدای روزه‌داران شما تا در وسعت بوده باشید.

و روایت شده که حضرت امام حسین علیه السلام در صورت و سیرت شبیه‌ترین مردم بود. به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و در شبهای تار نور از جبین مبین و پائین گردن آن حضرت ساطع بود و مردم آن حضرت را به آن نور می‌شناختند.

و در مناقب ابن شهر آشوب و دیگر کتب روایت شده که حضرت فاطمه علیهاالسلام حسنین علیهماالسلام را به خدمت حضرت رسول «ص» آورد و عرض کرد یا رسول الله این دو فرزند را عطائی و میراثی بذل فرما، فرمود هیبت و سیادت خود را با حسن گذاشتم و شجاعت وجود خود را به حسین عطا کردم، عرض کرد راضی شدم. و به روایتی فرمود حسن را هیبت و حلم دادم و حسین را وجود و رحمت.

و ابن طائوس از حذیفه روایت کرده است که گفت شنیدم از حضرت حسن علیه السلام در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حالتی که امام حسین علیه السلام کودک بود که می‌فرمود به خدا سوگند جمع خواهند شد برای ریختن خون من طاغیان بنی امیه و سرکرده ایشان عمر بن سعد خواهد بود، گفتم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ترا به این مطلب خبر داده است فرمود که نه پس من رفتم به خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سخن آن حضرت را نقل کردم حضرت فرمود که علم او علم من است. و ابن شهر آشوب از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود در خدمت پدرم به جانب عراق بیرون شدیم و در هیچ منزلی فرود نیامد و از آنجا کوچ نکرد مگر اینکه یاد می‌کرد یحیی بن زکریا (علیه السلام) را و روزی فرمود که از

خواري و پستي دنيا است كه سر يحيي (عليه السلام) را براي زن زانيه از زناكاران بني اسرائيل به هديه فرستادند. و در احاديث معتبره از طريق خاصه و عامه روايت شده است كه بسيار بود كه حضرت فاطمه عليهاالسلام در خواب بود و حضرت امام حسين عليه السلام در گهواره مي گريست و جبرئيل گهواره آن حضرت را مي جنباند و با او سخن مي گفت و او را ساكت مي گردانيد چون فاطمه عليهاالسلام بيدار مي شد ميديد كه گهواره حسين (عليه السلام) مي جنبد و كسي با او سخن مي گويد و لكن شخصي نمايان نيست چون از حضرت رسالت مي پرسيد مي فرمود او جبرئيل است.

منبع : كتاب منتهى الآمال، تأليف حاج شيخ عباس قمي